

گفتگوی با استاد مصطفی ملکیان پیرامون

شیوه مطالعه

فروردین و خرداد ۱۳۸۴

*در جلسه ی پیش قرار شد که در این نوبت درباره ی شیوه ی مطالعه راهنمایی بفرمایید!

من البته فقط تجربیات شخصی خودم را عرض می کنم؛ شما اگر بخواهید به شیوه ی معمول فیش برداری کنید، این نوشتن ها خیلی از شما وقت می گیرد، و تازه باید به آن وقت حذف و اضافه و طبقه بندی و نگه داری و حجم آن را هم اضافه کنید، و جالب تر این که گاه مجبور می شوید که عملاً یک کتاب کلاسیک مهم را دوباره بازنویسی کنید.

برای این که به بهترین نحو مطلبی در ذهن و در دسترس آدمی قرار بگیرد پنج کار را باید انجام داد:

کار اول: ایجاد یک چارچوب منطقی

باید یک چارچوب کاملاً منطقی برای بحثی که می خواهید به آن پردازید در ذهن تان مجسم کنید و آن را مکتوب کنید، حالا چه بحث مربوط به فلسفه ی اخلاق باشد، چه مابعدالطبیعه، چه فلسفه ی ذهن، چه معرفت شناسی و و این چارچوب را حتی با مطالعه ی یک کتاب مقدماتی هم می توانید شکل بدهید. تأکید می کنم که چارچوب "منطقی"، یعنی مثلاً فلسفه ی ذهن منطقیاً چه مباحثی را می تواند شامل شود، ولو این که حتی تا به حال کسی آن موضوع را بحث نکرده باشد، ولی منطقیاً می شود گفت که از فلان مسئله هم می توان بحث کرد.

سپس این مباحث را که حالا چه به صورت خطی و چه به صورت شاخه ای مکتوب کردید، آخرین شق هر مبحث را شماره گذاری کنید (می گویم "آخرین" چون ممکن است باز منطقیاً هر شقی به چند شق دیگر تقسیم شود، پس باید سراغ آخرین شق های هر بخش رفت).

حالا سراغ هر کتاب و نوشته ای می روید که مثلاً درباره ی فلسفه ی ذهن است، با توجه به شماره هایی که دارید پاراگراف ها را شماره گذاری کنید، که این پاراگراف مثلاً درباره ی فلان مطلب فلسفه ی ذهن است که شماره اش ۶ بود، و همین طور تا انتها.

وسرانجام در کنار هر یک از شق های نهایی ای که در آن چارچوب تعیین کردید، نام کتاب و شماره ی صفحات مربوط به هر بحث را بنویسید، که در پایان می دانید که در کجاها درباره ی هر یک از این شقوق بحث شده است.

۱. این گفتگو توسط یکی از دوستان در فروردین ماه تشکیل شده است.

این کار دو سود مهم دارد: یکی این که رجوع به مطالب مربوط به هر بحث خیلی ساده می شود، چون شما به آن ها یک ترتیب منطقی داده اید، و در واقع مثل یک فرهنگ لغت می ماند که چون با یک ترتیب منطقی بر اساس حروف الفبا تنظیم شده است، به سادگی می توان کلمه ی مورد نظر را در آن جست و جو کرد.

سود دوم آن این است که چون بر اساس یک چارچوب منطقی پیش رفته اید، دیگر از این به بعد کثرت جزئیات مانع انتظام مطالب نمی شود و تنها کافی است که شما این چارچوب را در ذهن داشته باشید. و بنابراین حتی اگر مثل من آدم کم حافظه ای هم باشید، هر چه جزئیات هم بیشتر شود باعث سردرگمی شما نمی شود، چون شما بر یک چارچوب منطقی تکیه کرده اید و نه بر حافظه ی خودتان، و در واقع شما اتکاء اندک بر حافظه و اتکاء بسیار بر تفکر کرده اید، و این امر قدرت تفهیم شما را هم بالا می برد. در زبان انگلیسی یک ضرب المثل معروفی هست که می گوید: **Divided and rule** یعنی «تفرقه بیانداز و حکومت کن»، و من با توجه به معنای دیگر **Divided** و **rule** آن را این جور می کنم که: «تقسیم کن و پیروز شو!» من در همه ی زندگی ام به خاطر ندارم که جز یکی - دو مورد هیچ وقت در بحث ها شکست خورده باشم، چون همیشه اهل تقسیم بندی منطقی بوده ام و بنابراین پیش از آن که مستشکل اشکال کند، من آن را در تقسیم بندی منطقی ام لحاظ کرده ام و آماده ی پاسخ بوده ام، و حتی اگر هم در تقسیم بندی خودم لحاظ نکرده بودم، چون تقسیم بندی ام یک تقسیم بندی منطقی بوده است جا برای آن بوده است، و بنابراین همه وقت یک آمادگی ای از قبل داشته ام.

کار دوم: شماره گذاری بر اساس اهمیت مطالب در نزد خود

ملاک شما برای شماره گذاری باید اهمیت مطالب برای شما باشد، نه اهمیت فی نفسه ی مطالب، زیرا اگر قرار باشد اهمیت فی نفسه ی مطالب را در نظر بگیرید، آن وقت مثلاً باید خط به خط کتاب سنجش خرد ناب کانت را شماره گذاری کنید، چرا که گاه شده است که برای یک خط مطلب آن « کتاب ها نوشته اند و اگر بخواهیم در سرتاسر تاریخ فلسفه سه فیلسوف بزرگ را نام ببریم، مسلماً یکی از آن ها کانت است، و دیگر با این کار این شماره گذاری ها عملاً کارآیی خود را از دست می دهند.

و البته با این شیوه مجبور خواهید بود که یک کتاب را چند نوبت در ایام مختلف بخوانید، زیرا مثلاً در این دوره یک سری از مطالب برای شما اهمیت دارد که ممکن است در چند سال دیگر هیچ اهمیتی برایشما نداشته باشد، و بنابراین مجبور خواهید بود با یک سری کتاب ها مدام در تماس باشید. ولی به هر حال این کار خیلی مفیدتر از آن است که بخواهید اهمیت فی نفسه ی مطالب را در نظر بگیرید.

کار سوم: علامت گذاری در هنگام مطالعه

باید مسلح به سراغ کتاب بروید، یعنی همیشه با قلم و کاغذ طرف کتاب بروید. و یکسری علائم برای خودتان وضع کنید و در جاهای مورد نیاز آن ها را در کتاب یادداشت کنید. این علائم برای آن است که مثلاً موارد بسیار مهم، یا مواردی را که نفهمیده اید،

یا مواردی را که درست نمی دانید، و ... را مشخص کنید. من یک مثال از خودم بزنم، یک وقتی از من خواستند که بدایه را تدریس کنم، و من می خواستم بدانم که آیا توانایی آن را دارم یا نه؟ با یک تورق کتاب فهمیدم که در این کتاب من دو - سه جا را علامت زده ام که نفهمیده ام و مابقی را مشکلی ندارم. این علائم در واقع وضع شما را نسبت به این کتاب معلوم می کنند. سود دیگر بسیار مهمی که دارند این است که تمرکز شما را روی کتاب خیلی جدی می کنند و دیگر نمی توانید یک کتاب را جلوی تلویزیون و موقع خواب و ... بخوانید، و برای علامت گذاری هم که شده حتماً باید با دقت بخوانید.

کاغذ هم وقتی نیاز می شود که کتاب، برای خود شما نباشد و نتوانید در آن علامت بزنید.

کار چهارم: توجه به ساعت مطالعه

مسئله ی دیگری که خیلی اهمیت دارد، توجه به ساعات مطالعه است؛ همیشه باید توجه داشته باشید که میزان گیرایی شما در ساعات مختلف یکسان نیست؛ آن مقدار گیرایی ای که شما در ابتدای کار دارید، با مرور زمان کم و کمتر می شود. بنابراین باید تلاش کنید که در اوقاتی و به میزانی مطالعه کنید که آمادگی خود را از دست ندهید. برای این کار هم بهترین کار تعویض کتاب و موضوعات است؛ ممکن است شما تنها تا یک ساعت گیرایی خوبی نسبت به یک مطلب جدی داشته باشید و پس از آن دیگر باید کتاب را عوض کنید تا راندمان شما پایین نیاید. من و آقای مسجدجامعی با هم در دانشکده ی الهیات هم دوره بودیم و قرار گذاشته بودیم که صبح اول وقت که به کتابخانه می رویم تا شب که بیرون می آییم روزی ۷۰۰ صفحه مطالعه کنیم و تا این میزان را مطالعه نکرده ایم بیرون نیایم. خب این کار، کار اشتباهی بود و دیگر پس از گذشت چند ساعت ما مسلماً گیرایی اول را نداشتیم و باید کتاب و موضوع را عوض می کردیم تا میزان درک مان پایین نیاید.

کار پنجم: توجه به روش مطالعه

نکته ی آخر این است که مطالعه ی متون مختلف باید به شیوه های مختلف باشد. که چون در این باره یک کتاب خیلی خوبی به زبان فارسی هست و در آن جا به خوبی این نکته را توضیح داده است من صحبت نمی کنم؛ کتابی هست از آقای مرتی جی ادلر با عنوان چگونه کتاب بخوانیم که آستان قدس آن را اگر اشتباه نکنم با ترجمه ی آقای رضوانی چاپ کرده است و ترجمه ی آن زیاد بد نیست (این آقای ادلر همان کسی است که کتاب چگونه درباره ی خدا بیانده ایم؛ راهنمایی برای بی دین قرن بیستم با ترجمه ی احمد آرام منتشر کرده است، و همان کسی است که آقای انشاءالله رحمتی (به توصیه ی بنده) کتاب ده اشتباه فلسفی غرب را ترجمه کرده است که البته ترجمه هم ترجمه ی قوی ای نیست). ایشان یک فیلسوف یهودی آمریکایی است و می گوید من در مدتی که سر ویراستار دایرة المعارف بریتانیکا بودم، دایرة المعارف با آن حجم که هر سه سال یکبار تجدید ویرایش می شود، مجبور بودم که روزی ۳ هزار صفحه از این دایرة المعارف را مطالعه کنم (و با توجه به این که این دایرة المعارف یک دایرة المعارف عمومی است)،

در طول این مدت بود که به این نکته رسیدم که هر متنی را باید به یک روش خاصی خواند، و در این کتاب این روش ها را معرفی می کند.

*چند سؤال درباره ی هر یک از این مراحل داشتیم؛ یکی این که هر چقدر هم که بخواهیم منطقی عمل کنیم بالاخره یک سری شقوقی هستند که از چارچوب ما بیرون می افتند و یا با مطالعه ی بیشتر به یک سری شقوق جدیدتر یا چارچوب بندی دقیق تر می رسیم و بنابراین چارچوب ما و در نتیجه شماره گذاری ما تغییر خواهد کرد، فکر نمی کنم در این تردیدی باشد. و بنابراین نمی توان به طور کامل از همان ابتدا یک چارچوب دقیق تعیین کرد.

بله این درست است و اصلاً ممکن است یک سری نظریات جدید وارد بشوند، اما اولاً این دگرگونی، دگرگونی در شقوق است و نه دگرگونی در اصل اسکلت، و ثانیاً به هر حال تغییر دادن یک سری شماره بسیار وقت کمتری می گیرد تا تغییر دادن یک سری مطالب مکتوب.

خب برای ارائه ی یک چارچوب چه کاری می توان کرد؟

واقع اش این است که من چیز خاصی به ذهن ام نمی رسد، و فکر می کنم که یک خصوصیتی است که افراد مختلف به میزان مختلف از آن برخوردار اند و اکتسابی نیست. بله البته شما می توانید به خصوص به دائرة المعارف ها رجوع کنید، که در آن جا غرض این است که حتماً یک چارچوب کلی ای از موضوع مورد بحث ارائه شود و این به شما خیلی کمک می کند.

*اما بنده با توجه به تجربه ی شخصی خودم فکر می کنم که از طرقی بشود این ذهن منطقی را دست کم تقویت کرد: من یادم می آید که از چند سال پیش که با جزوه های شما ونحوه ی ورودتان به بحث و تقسیم بندی هایتان آشنا شدم تأثیر بسیاری بر شیوه ی نگاه و تقسیم بندی و دقت و توجه به شقوق مختلف در من داشتند، به طوری که گاه حتی خودم از این که بعضی دقت ها و موارد ریز هم به ذهن ام می رسید تعجب می کردم. از این رو فکر می کنم بشود با طرقی این حالت را تقویت کرد.

من اطلاعی ندارم و چیزی در این باره نمی دانم.

تجربه ی من به خصوص وقتی که برای دائرة المعارف مقاله می نوشتم، نشان داده است که اگر قرار باشد که از دل یک سری داده ها یک مقاله بنویسم، حروف چینی کامپیوتری آن خیلی مفیدتر بوده است به طوری که مثلاً یکمقاله ای را که برای نگارش اش چهار - پنج روز وقت حساب کرده بودم، با این روش یکروزه انجام دادم. نظر شما در این باره چیست؟

خب بنده عرض کردم که من فقط تجربیات عمر خودم را نقل می کنم، و من کار کردن با کامپیوتر را اصلاً بلد نیستم.

*من به لحاظ منطقی عرض می‌کنم، اگر قرار باشد که قصد من از مطالعه‌ی یک سری مطالب این باشد که در پایان از دل آن‌ها یک چیزی بنویسم، به نظر می‌رسد که تایپ کردن آن‌ها در واقع همان نوشتن در پایان است که منتها ما آن را قسمت کرده ایم و در لابلای مطالعه انجام می‌دهیم، یعنی بالاخره ما باید یک وقتی را برای نوشتن آن‌ها صرف کنیم که حالا همان وقت را به حروف چینی اختصاص می‌دهیم، با این تفاوت که ادغام آن‌ها را خیلی سریع‌تر می‌کند و برای جا به جایی وقت بسیار کمتری می‌گیرد و نیز اگر بخواهیم در جای دیگر هم استفاده کنیم آماده و موجود است. مضافاً بر این که این کار با شیوه‌ی شما تفاوتی ندارد و من می‌توانم در حین حروف چینی آن شماره گذاری‌ها را انجام دهم، شماره گذاری که وقت نمی‌گیرد.

بله درست است. اما ما مقدار خیلی اندکی از آن‌ها را که می‌خوانیم می‌نویسیم، و خواندن‌های ما خیلی بیشتر از نوشتن‌های مان است. در عین حال می‌شود این دو را هم با هم جمع کرد.

*از طرفی وقتی شقوق جدید وارد می‌شوند همه‌ی شماره گذاری‌های درون چارچوب به هم می‌ریزد.

من معتقدم در این جا باید از شماره بندی ریاضی وار استفاده کرد، به این شکل ۱-۲-۱-۳ تا هر چقدر هم که شقوق جدید اضافه شود شماره‌های قبلی به هم نخورد.

*درباره‌ی علائم هم تجربه‌ی شخصی من نشان می‌دهد که وقتی کتاب را علامت گذاری می‌کردم در پایان چیزی حدود بیست علامت داشتم که به یک نحوی موجب سردرگمی می‌شد، طوری که حتی یادم می‌رفت این علائم برای چه بودند، به خصوص وقتی که از مطالعه‌ی آن کتاب فاصله می‌گرفتم به نظرم می‌رسید که این علائم دیگر سودمندی خود را از دست می‌دهند.

اولاً لازم نیست این همه علائم داشته باشید؛ من خودم چهار - پنج علامت بیشتر ندارم، ثانیاً اگر هم سودمندی خود را از دست دهند، از آن جا که موجب دقت بیشتر ما می‌شوند باز هم بودن‌شان را لازم می‌کند.

*نظرتان درباره‌ی شیوه‌ای که در پاره‌ای از کتاب‌ها اجرا می‌شود و چکیده‌ی هر پاراگراف یا صفحه را در کنارش می‌نویسند چیست؟ اگر در کنار هر کتابی که مطالعه می‌کنیم خلاصه‌ی هر صفحه را بنویسیم چگونه است؟

بله این کار خیلی خوبی است، و من فراموش کردم آن را بگویم. خود من در کنار کتاب‌های انگلیسی‌ای که مطالعه می‌کنم این کار را می‌کنم و چکیده‌ی هر پاراگراف را کنار آن می‌نویسم و به این ترتیب من به تعداد پاراگراف‌ها یک خط نوشته‌ام و به خوبی با یک تورق در فضای کتاب قرار می‌گیرم، اما البته برای کتاب‌های فارسی این کار را نمی‌کنم، چون سرعت مطالعه‌ی من

خیلی بالا است و با یک نگاه می توانم بفهمم مطالب هر صفحه چیست، اما مطالعه ی انگلیسی من دو برابر مطالعه ی فارسی ام طول می کشد و بنابراین، این کار مفیدی است.

* با توجه به مطالب جلسه ی پیش چند سؤال به ذهن ام رسید^۱؛ اولین سؤال درباره ی گستره ی شیوه ی پیشنهادی شما بود مبنی بر این که به نظر می آید این شیوه در بعضی جاها جواب ندهد، و حالا یا باید آن موارد را استثنا کرد و یا به کلی کنار گذاشت؛ مثلاً با توجه به این که فرمودید که برای آن که راندمان فهم مطلب پایین نیاید بهتر است کتاب عوض کنیم و حالا با توجه به این شیوه دیگر نمی توانیم سراغ مثلاً دیوان حافظ یا مثنوی برویم چون در هر صفحه ی مثنوی چندین و چند مطلب صحبت شده است یا به طور کلی کتب مقدس که چنین سبک و سیاقی دارند. در این جا یا اصلاً نباید سراغ مثنوی رفت و یا باید متأخر از همه ی دیگر مطالب، یعنی پس از این که همه ی چهارچوب ها تعیین شدند. اما مسئله ی دیگر مطالعه برای شرکت در امتحان است که به نظر می رسد برای کنکور و مانند آن مسلماً این روش کارآیی ندارد زیرا در آن جاها چیزی که مهم است این است که خوب تست بزنی و دیگر مهم نیست که مطلب را فهمیده باشی یا نه، اگر چه گذشته از کنکور که به نظر می رسد چاره ای از آن نباشد، من خودم معتقدم که دیگر امتحان ها را ولو این که نمره ی ۲۰ تا ۱۷ بشود، باز می ارزد که به همین روش بخوانیم. اما مسئله ی سوم درباره ی گستره این است که به نظر می رسد این روش درباره ی مطالعه های تاریخی یا مطالعه هایی که قرار است به شکل متمرکز حول مثلاً یک متفکر یا مکتب فکری صورت بگیرد هم کارآیی نداشته باشد؛ و اساساً احساس می کنم که مقتضای این شیوه مطالعه، مطالعه ی موضوعی است و نه تاریخی یا فردی و مکتبی (و از فحوای درس های شما هم احساس می کنم که میل شما هم به همین روش موضوعی باشد).

من سه نکته برای گفتن دارم: یکی این که ما باید فرق بگذاریم میان مطالعه ای که به صورت تفریحی و تفننی انجام می شود و مطالعه ای که به عنوان یک کار و حرفه انجام می شود. مطالعه ی تفننی مطالعه ای است که غایت اش در خودش هست، و مطالعه ی حرفه ای مطالعه ای است که غایت اش در خودش نیست و برای غایتی خارج از خودش انجام می گیرد. مثل کسی که به عنوان یک شغل و محل درآمد باغبانی می کند، و کسی که به شکل تفننی و آماتوری به باغچه ی خانه اش رسیدگی می کند. چیزی که من می گفتم مطالعه ی تفننی را شامل نمی شود، و تنها شامل مطالعه به عنوان حرفه و کار است.

مطلب دوم این است که چیزی که من می گفتم، همان طور که در نوبت پیش هم اشاره کردم، مطالعه ای را که برای آشناییِ اجمالی با یک مبحث انجام می شود تا بتوان یک چهارچوب منطقی برایش تصور کرد هم شامل نمی شود.

۱. این جلسه در خرداد ماه و در ادامه جلسه قبل تشکیل شده است.

مطلب سوم این است که شیوه ای که من می گفتم کتاب های مقدس را که فصل بندی مشخصی ندارند و کتاب هایی که برای آن ها منشاء و حیانی قائل اند یعنی کتاب هایی که نانوشته توسط انسان اند و نیز کتاب هایی که شبه نانوشته توسط انسان اند، یعنی کتاب هایی که از حیث پریشانی مثل کار خدا می مانند! (می خندد) هر چند که نوشته ی بشر باشد، مثل مثنوی و دیوان حافظ شامل نمی شود، و این ها را باید من همان جلسه ی قبل می گفتم.

***اما در عین حال این ها لازم هم هستند.**

بله لازم هستند، و من می گویم نه تنها لازم هستند، بلکه در واقع در باب اکثر متفکران بزرگ هم همین مطلب صدق می کند، یعنی آن ها بیشتر به این شکل پراکنده خوانی مطالعه می کردند. من البته با این حالت پراکنده خوانی به هیچ وجه موافق نیستم (هر چند که در عمل بیشتر متفکران این طور بوده اند) اما در عین حال مطالعه ی آن دسته از کتاب هایی مثل کتب مقدس یا کتاب هایی که برای آن ها منشاء و حیانی تصور می شود و یا کتاب هایی که سبک و سیاق شان به این شکل هست را ضروری می دانم، هر چند که با روشی که من می گفتم نتوان سراغ شان رفت.

***درباره ی مطالعه برای امتحان چطور؟**

بله این مطلب را هم قبول دارم، اما می گویم که هر چیزی یک هزینه هایی دارد و در این عالم کار بدون هزینه ممکن نیست؛ من این سخن نیما یوشیج را خیلی می پسندم که در نامه ای که به یکی از معاصران اش نوشت، حالا نمی دانم جلال آل احمد بود یا خانم دانشور یا کس دیگری، به هر حال در آن نامه می گوید که من آموخته ام که در زندگی آدم باید چیزهای بسیاری را بدهد تا چیزکی گیرش بیاید. من واقعاً این را قبول دارم و می گویم تا چیزهایی ندهید چیزکی گیرتان نمی آید، چاره ای نیست. من خودم در دوران دبیرستان بی آن که بخواهم خودستایی کنم، به اعتراف همه ی استادان هوش و قدرت فهم ام اندازه ی شاگرد اول کلاس بود، اما هیچ وقت شاگرد اول نبودم، چون من می خواستم بفهمم که مثلاً واقعاً نیرو یعنی چه و چه فرقی مثلاً با انرژی دارد و صرفاً به یک فرمول که مثلاً نیرو یعنی فلان فرمول ونسبت اکتفا نمی کردم و تا نمی فهمیدم از آن نمی گذشتم.

***درباره ی موضوع محور بودن این شیوه نظر تان چیست؟**

ببینید اگر کسی کار و تخصص اش می خواهد این باشد که مثلاً مورخ تاریخ فلسفه باشد و کارش بررسی تاریخ فلسفه باشد، خوب این چاره ای ندارد که به شیوه ی تاریخی مطالعه کند و سیر تاریخی وقایع را بررسی کند، مثل کسی که می خواهد مثلاً تاریخ علم کلام را بررسی کند نه خود علم کلام را. اما از این که بگذریم و کسی نخواهد به دنبال بررسی سیر تاریخی مسائل باشد، بله من خودم بهترین شیوه را شیوه ی بررسی موضوع - مسائل می دانم و شیوه های دیگر را چندان سودمند نمی بینم، مگر این که گفتم کسی بخواهد سیر تاریخی وقایع را به صورت تخصصی کار کند.

*در پایان سؤالی هم درباره ی نقش جزوات شما در این جا داشتیم؛ من به نظرم رسید کهها توجه به این که با اندکی تسامح و در دیدی کلی اولاً موضوعات جزوات شما حول همان موضوعات پیشنهادی شما به من می چرخند، وثانیاً شیوه ای که در آن جاها مسائل را بررسی می کنید بر اساس همین شیوه ای است که می فرمودید و در واقع به عمل درآمده ی همین روش است آن هم از جانب کسی که دغدغه ی همان موضوعاتی را دارد که قرار است من دنبال کنم، خیلی برایم سودمند باشند. یعنی من فکر می کردم که اگر قرار است یک - دو کتاب برای آشنایی مقدماتی با مثلاً فلسفه ی نفس بخوانم، خوب آن دو - سه جزوه ای که شما درباره ی فلسفه ی نفس دارید و در آن جا چهارچوب بندی خاص خودتان را ارائه کرده اید خیلی به کارم بیایند و اگر قرار است برای آن که راندمان ادراک پایین نیاید کتاب عوض کنم، خوب چه چیزی بهتر از این جزوات.

بله انصافاً خودم هم فکر می کنم که آن جزوات البته صرفاً برای همین تقسیم بندی ها مفید باشند.